



گفت و گو با دو زن مرده شور در بهشت زهراي تهران

آخر زندگی

گفت و گو: مریم سامانی
عکسها: امیر رجبی

تازگی خانمی بازنشسته شد که ۲۶ سال سابقه کار داشت. تلخ ترین خاطره‌ها؟ حدود ۲۰ دختر بودند. مینیس بوس شان در ولنجک تصادف کرده بود. همه شان دانش آموز و نوجوان بودند. فکر کنم ۹ سال پیش بود. مرگ شان به عنوان تلخ ترین خاطره ام شده است.

خاطره شیرینی هم داری؟
اینجا شیرینی نیست. پیام مرگ شیرین نیست. در زندگی ات چه؟ بهترین خاطره من صحبت با شماست. دوست داشتی بمانی و از اینجا بری می کشیدی؟ کسی که دلش پر از غم است هر جا که برود همان است. چه پرند باشد و چه ...

غم تو چیست؟
زیاد است (اشک صورتش را خیس می کند. بلند می شود که برود)

استم را به من نگفتی؟
هر اسمی دوست داشتی بنویس و مرا با آن صدا کن.

شش دختری که در دریاچه پارک شهر غرق شده بودند را شما شنیدید؟
بله. خیلی ناراحت شدم. من هم بچه دارم. خواهر برادر دارم. خیلی دلم سوخت. مگر می شود ناراحت نشد. کدام مرگ در ذهن تو مانده و یادت می آید؟ یک بچه ۵-۶ ساله بود. به خاطر ناراحتی قلبی مرده بود. تنها بچه خانواده بود. خیلی به دل می نشست.

یک مورد هم مربوط به پیروزی بود. آنقدر نورانی بود که چهار بار او را شستم. این قضیه مربوط به ۸-۷ سال پیش است، ولی هنوز یاد مانده است.
چقدر تعظیمی دارید؟ کار ما تعظیمی ندارد. گاهی مرخصی می گیریم و گاهی هم به ما استراحت می دهند.

چند نفرید؟
۱۶ نفر.

چوان ترین نان چند ساله است؟
۲۰ ساله.

و یاسابقه‌ترین؟
۱۶ ساله.



گریه‌های مادر تلخ است

می خورم و گریه می کنم. آن روزها واقعا داغون می شوم. **چطور گریه‌هایی در دلت ناگهانی است؟**
گریه کسی که سکوت می کند و فقط اشک می ریزد به نظرم واقعی تر و دردناک تر است در این موقع ها حس می کنم آن شخص واقعا دارد گریه می کند و راست می گوید.

روزی چند تا مرده می شویی؟
متفاوت است روزی ۱۰ تا ۱۵ تا.

روزی چند مرده برایتان می آورند؟
فرق می کند کم که ۴-۶ تا و زیاد زیاد ۸-۱۰ مرده.

خاطره چه داری؟
خاطره شیرین که اصلا نیست. خاطره تلخ اما فراوان است. یک بار زنی که مادرش فوت کرده بود، سرش را به شیشه داده بود و آرام آرام اشک می ریخت تنها تها تها بود. زمزمه می کرد. آن زن روی من خیلی تاثیر گذاشت.

گریه مادر برای فرزند و گریه فرزند در مرگ مادر چه تفاوتی دارند؟
گریه های مادر برای فرزند خیلی تلخ است ولی وقتی بچه های کم سن و سال در مرگ مادری جوان به شیشه سر می کوبند، خیلی سخت و ترسناک است.

تا حالا شده آنقدر از نظر روحی به تو فشار بیاید که دست از کار بگیری؟
نه! هر طور هست تحمل می کنم. باید جنازه را جمع کرد. **برخورد صاحبان مرده با شما چطور است؟**
بعضی ها خوب برخورد می کنند. بعضی ها هم بد حرف می زنند. **ناراحت نشی شوی؟**
چرا ولی خوب تحمل می کنیم. **عشق یعنی چه؟**
عشق همان چیزی است که من به خاطر بچه‌ها مرده‌ام و دارم این همه سختی را تحمل می کنم. **خواب مرده می بیند؟**
بله. بوی و دامادی رفته بودند چیزیه شان را ببینند. چند روز بعد مراسم عروسی داشتند. گاز هم عروس و هم داماد را خند می زد. **مادرش خیلی گریه می کرد.**
شبه تها تها نمی کشی کتار مرده بشوایی؟

چرا می ترسی؟
خواب مرده می بیند؟ **خواب مرده می بیند؟**
بله. بوی و دامادی رفته بودند چیزیه شان را ببینند. چند روز بعد مراسم عروسی داشتند. گاز هم عروس و هم داماد را خند می زد. **مادرش خیلی گریه می کرد.**
شبه تها تها نمی کشی کتار مرده بشوایی؟

چرا می ترسی؟
خواب مرده می بیند؟ **خواب مرده می بیند؟**
بله. بوی و دامادی رفته بودند چیزیه شان را ببینند. چند روز بعد مراسم عروسی داشتند. گاز هم عروس و هم داماد را خند می زد. **مادرش خیلی گریه می کرد.**
شبه تها تها نمی کشی کتار مرده بشوایی؟

جوان است. جوان ترین و تازه کارترین مرده شور زن! هر چه جست و جوی می کند برق امید را در چشمانش پیدا نمی کند. **چند سال داری؟**
۳۸ سال.

بچه داری؟
دو پسر.

چند سال است اینجا کار می کنی؟
۴ سال.

چطور شد به فکر کار در اینجا افتادی؟
به خاطر مشکلات مالی. شوهرم بیکار است. **قبل از اینجا جای دیگر کار می کردی؟**
در یک درمانگاه، کار خدمات داشتم. **با اینجا چطور آشنا شدی؟**
از طریق همکارانم. گفتند بهشت زهرا مرده شور می خواهد. **قبلا اینجا آمده بودی؟**
نه اینجا را ندیده بودم. **وقتی آمده چه حسی داشتی؟**
منی ترسیدم. نمی توانستم وقتی مرده ای را می دیدم جلو بروم ولی کم کم برابرم عادی شد. **از مرگ می ترسی؟**
نه! مرگ زود خیلی خوب است. پایان زندگی است. **بچه‌هایت می دانند.**
بله. ولی می گویند مامان کتی نغمه! اگر بفهمند ما دیگر نمی توانیم مدرسه برویم.

قابل خاتواده‌ات از شغل تو خبر دارند.
خانواده خودم خبر ندارند ولی خانواده شوهرم خبر دارند. **چه می گویند؟**
چون مرگ می کشی. **مسئله‌ها چه رفتاری با تو دارند؟**
مثل همیشه با رفتار می کنند. اصلا کسی با من رفت و آمد نمی کند. **افقام نزدیکت که فوت کرده باشند را تا حالا شنیده‌ای؟**
نه! ولی می توانم بشنوم. **چه خاطره ای داری؟**
دختری دو ساله به اسم سینا بود. دختر تنها خانواده بود بعد از نذر و نیاز چند پسر خدا او را به پدر و مادرش داده بود. از ترس این پرت شده بود. وقتی بچه را آوردند، غرق در خون بودند. مادرش او را در آغوش کشید و بود و مورتش را به صورت او می مالید. **خوبی گریه کردم.**
آهان که من بادم می افتد دم می گیرد. این خاطر مربوط به سه سال پیش است. **کار شما جز شستن است یا آب ریختن یا ...؟**
کار ما مرده را می شویم. **زندگی را تعریف کن.**
زندگی هیچ چیز خاصی ندارد. انگار برای تحمل مشکلات و رفتار خوب کردن! **چند سواد داری؟**
تا ابتدایی. **چه غذاهایی را خوب می پزی؟**
قرمه سبزی. **آیا به اینجای خودت دوست داری؟**
سر کار می آیم! (سکوت) **سخت تر بخش زندگی کجاست؟**
آن روز شوهر خودم داشتم، بلند، دیگر زندگی سخت نیست. **واگر پرند بودی چه؟**
و اگر پرند بودی می رفتم جایی که کسی نباشد مثل یک پیمان. آنقدر گریه می کردم و فریاد می زدم و خدا را می کردم تا خدا صدای مرا بشنود و روزگار و زندگی ام را ببیند.



چطور برخورد می کنی؟
سرد برخورد می کنند. مرا دست کم می گیرند. **در این مواقع چه می کنی؟**
نه! حتی اگر صد تا جنازه باشد وحشت نمی کند. **زیادترین گل به نظرت چیست؟**
هیچ گلی مثل فرزند زینما نیست! **بزرگترین غم‌ه بر تو در این مورد داشتن اولاد.**
چه غذاهایی را دوست داری؟ **چند نفرید؟**
۱۶ نفر.

چند سال است اینجا کار می کنی؟
۴ سال.

چطور شد به فکر کار در اینجا افتادی؟
به خاطر مشکلات مالی. شوهرم بیکار است. **قبل از اینجا جای دیگر کار می کردی؟**
در یک درمانگاه، کار خدمات داشتم. **با اینجا چطور آشنا شدی؟**
از طریق همکارانم. گفتند بهشت زهرا مرده شور می خواهد. **قبلا اینجا آمده بودی؟**
نه اینجا را ندیده بودم. **وقتی آمده چه حسی داشتی؟**
منی ترسیدم. نمی توانستم وقتی مرده ای را می دیدم جلو بروم ولی کم کم برابرم عادی شد. **از مرگ می ترسی؟**
نه! مرگ زود خیلی خوب است. پایان زندگی است. **بچه‌هایت می دانند.**
بله. ولی می گویند مامان کتی نغمه! اگر بفهمند ما دیگر نمی توانیم مدرسه برویم.



زنده. مرده که جانی ندارد تا خطری داشته باشد. این زنده است که هر کاری می کند. **مرگ را شنب تا نهار باشی میان مرده ها بخوابی، نمی ترسی؟**
نه! حتی اگر صد تا جنازه باشد وحشت نمی کند. **زیادترین گل به نظرت چیست؟**
هیچ گلی مثل فرزند زینما نیست! **بزرگترین غم‌ه بر تو در این مورد داشتن اولاد.**
چه غذاهایی را دوست داری؟ **چند نفرید؟**
۱۶ نفر.

چند سال است اینجا کار می کنی؟
۴ سال.

چطور شد به فکر کار در اینجا افتادی؟
به خاطر مشکلات مالی. شوهرم بیکار است. **قبل از اینجا جای دیگر کار می کردی؟**
در یک درمانگاه، کار خدمات داشتم. **با اینجا چطور آشنا شدی؟**
از طریق همکارانم. گفتند بهشت زهرا مرده شور می خواهد. **قبلا اینجا آمده بودی؟**
نه اینجا را ندیده بودم. **وقتی آمده چه حسی داشتی؟**
منی ترسیدم. نمی توانستم وقتی مرده ای را می دیدم جلو بروم ولی کم کم برابرم عادی شد. **از مرگ می ترسی؟**
نه! مرگ زود خیلی خوب است. پایان زندگی است. **بچه‌هایت می دانند.**
بله. ولی می گویند مامان کتی نغمه! اگر بفهمند ما دیگر نمی توانیم مدرسه برویم.

از میان کاج های بلند و سر به فلک کشیده که در می شوی. جای پای هیچ موجودی را نمی شود پیدا کرد. اینجا محیط ها می آیند و با رفتن آن عزیز در بستر تنهایی. تنها به خاطر ای کوهانه و بلند زنده می شوند.

غمه ها اما اینجا ماندگار ترند. غصه های زبانی که برای آخرین بار روی به کتانی می کشند که دیگران از آنان وحشت دارند. ... وحشت در نگاه این زنان دره کشیده شاید از ما است. **خاطر آستان و عشق هایشان واقعی ...**

دلم چه زود برای آن زن تنگ می شود. همان زنی که دست هایش را از من پنهان کرده است. دستانی که به گمان او ۱۲ سال هم بستن اجساد باید پنهان شود. انگشتان باربکی که هزاران چین و چروک را از خط های نوشته زندگی بر خود ثبت کرده اند ...

خوبی با هم حرف می زنی. زیم. آنقدر که بالاخره دستانت را از زیر جادر سیاه بیرون می آورد. به انگشتان لاغر و نیکه انداز نگاه می کنی. انگک هانی که در چشمانش حلقه زده و جمله ای که می گوید و می رود. اما مرا تا روزها، ماه ها و شاید تا وقتی که بار دیگر دستانت را بیه می برسد و برای رفتن آماده ام کنی. به خود مشتعل می کنی.

اینجا تلخ خاطره شیرینی نیست. بهترین خاطره شیرین من صحبت با شماست!

از بهشت زهرا بیرون می رزم و به درختان کاج و زنان مرده شور فکر می کنم. آنهاهایی که در انتهای جاده زندگی ایستاده اند. جایی که درختان گنجشک ندارند. تنها آنها هستند و دستانی خسته و نگاههای به غم نشسته و بعضی که گاه می ترکد و ما را تا انتهای آن مسیر، مرگ می برد. **روزی که از کتار می شنیدی هم می ترسیدم.** هر روز توسط آنان لمس می شوی و بنای بی پناهی شان می شود.

خودش را طوری در جادر سیاه رنگی که به سر دارد پیچیده که احساس می کنم از من فرار می کند. زنی است جای و هیجلی، کارم می شنیدند یا چند صدلی فاصله نگاهش می کنم. لبخندی می زنی و صدلی کارم را نشان می دهی.

چند سال داری؟
۴۸ سال.

چند سال است اینجا کار می کنی؟
۱۴ سال.

چرا شد آمدی اینجا کار کنی؟
نیاز مالی. چهار تا بچه دارم. **شوهر نداری؟**
چرا بیکار است. **چطور می کار در اینجا آشنا شدی؟**
شنیده بودم اینجا مرده شور می خواهند. چند باری آمدم و پشت شیشه به کار زنان مرده شور نگاه کردم و بعد هم وارد کار شدم.

نمی ترسیدی؟
من کلاً آدم خیلی ترسویم بودم، وقتی وارد این کار شدم سی و دو، سه سال بیشتر نداشتم. من حتی از تاربانکی و سایه هم می ترسیدم. **روزی اول حال خاصی به من دست می داد.**

چطور می خندید؟
فکر می کردم که الان مرده زنده می شود. **بعد جگر می کردی؟**
هیچی. اصلا مرده نمی شستم. خلعت می بیدم. سعی می کردم که اصلا به جنازه ها نگاه نکنم. **چند طول کشید تا بتوانی جنازه بشویی؟**
۷-۸ ماهی طول کشید. **مجبور شدی؟**
نه! اینجا هر کسی که جدید می آید تا خودش نکوید که می تواند مرده بشوید، کسی اجبارش نمی کند. من هم بعد از آن چند ماه خودم گفتم می توانم مرده بشویم.

اولین کسی که شنیدی را یادت می آید. چند ساله بود؟
نه! یاد نیست. آن موقع سبی می کردم نگاهش نکنم. **شوهرت با این کار تو مخالفت می کند؟**
نه، می گوید برو سر کار. **چند ساعت در روز باید کار کنی؟**
۸ ساعت. **در این مدت چند مرده می شویی؟**
تقریباً روزی ۷-۶ مرده دارم. من روزی ۱۶-۱۵ مرده می شویم.

چند نفرید؟
۴ سنگ و روی هر سنگ ۴ نفر کار می کنند. یکی مرده را می شوید، یکی آب می ریزد، یکی خلعت می اندازد و یکی آنجا را تمیز می کند.

تو چه کار می کنی؟
من خلعت می اندازم. **کدام مرگ به نظرت تو تلخ تر است؟**
مرگ جوان ها و تصادفی ها. مرگ بچه ها هم خیلی تلخ است. **دلم خیلی برای آنها می سوزم.**

تا حالا شده خواب مرده‌ها را در می کشی، ببینی؟
نه، ولی خواب زبانی که منم که دارم مرده می بینم. **تا حالا در خواب مرده‌ای که شنیده‌ای، حرف زده‌ای؟**
نه! اصلا خواب مرده می بینم. **اولین کارت خواب مرده‌ای می دیدی؟**
کابوسی می دیدم. **نمی ترسیدی؟**
حالا دیگر نمی ترسم. وقتی ببینم می شوم اینجا یک خواب معمولی دیده‌ام. آن اوایل از خواب سایه و تاریکی می ترسیدم، ولی حالا دیگر از هیچ چیز نمی ترسم. **تا حالا شده یکی از عزیزانم را مرده، خودت بشویی؟**
من در این مدت شاهد مرگ عزیزانم نبوده‌ام، ولی اگر روزی اتفاق بیفتد، نمی توانم عزیزانم را بشویم. **چرا؟**
برای ناراحت کننده است، اعصابم به هم می ریزد. **بچه‌هایت می دانند که اینجا چه کار می کنی؟**
بله می دانند. **فایده و همسایه‌ها چه؟**
چند وقت با هم حرف می زدیم. **چه واکنشی دارند؟**
واکنش خوبی ندارند.

اگر کسی که نمی داند تو شلخت چیست و بمیرد و اطرافیات می شود. **چکار می کنی؟**
ناراحت می شوم. **خودت را پنهان می کنی؟**
نه! ولی از اینکه متوجه شده اند ناراحت می شوم. **هیچ وقت شده با شوهرت دعوا داشته باشی و او به خاطر کارت تو را سرزنش کند؟**
آره، یک بار با من دعوا کرد و به بچه‌ها گفت مادران مرده شور است. این حرف ناراحت شدم و گفتم به بچه‌هایم بگو مادران زنجشک است. **از این حرف ناراحت شدم و گفتم به بچه‌هایم بگو مادران زنجشک است.**

از کلمه مرده شور بدت می آید؟
نه بد نمی آید، ولی برای مردم جایفتاده است. آنها شغل ما را پست ترین شغل می دانند. برای مردم هنوز کار ما جایفتاده است. **ولی برای خودم دیگر عادی شده است.**

کدام مرگ خبیلی سخت است؟
مرگ مادر. **کدام مرگ خبیلی با گریه و ناراحتی و بی ثایه همراه است؟**
مرگ فرزند. **کدام مرگ عادی است؟**
مرگ مادر شوهر! **جدی می گوویی؟**
بله! واقعیت را باید گفت. **در این مورد خاطره ای می داری؟**
عروسی ایستاده بود که ما در حال شستن مادر شوهرش بودیم. او می خندید و در دلش انگار پیسته می شکست. ما با گفتم: بخند، از اینجا برو بیرون. یک روز هم نوبت خودت می شود. **خودت مادر شوهر داری؟**
نه! من وقتی ازدواج کردم، مادر شوهر نداشتم. **مرده‌ها ترساک ترند یا زنده‌ها؟**